



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

نوجوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی
دوره بیست و نهم / اسفند ۱۳۸۹
شماره بی‌دری: ۲۳۱

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: حبیب یوسف‌زاده
شورای کارشناسی:
مجید عمیق، ابراهیم اصلانی، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی، سید عباس ترین
مدیر داخلی: طاهره ابراهیمی
ویراستار: نیلا چلیلی
طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان
نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۷۵۰۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۱۴۸۲۰۱۴۸۳ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان کد مدیر مسئول: ۰۱۰۲، کد سردبیر: ۰۱۰۶، کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:

رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه)
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره راهنمایی)
ماهنامه‌های رشد معلم، تکنولوژی آموزش، آموزش ابتدایی، مدیریت مدرسه
مدرسه‌ی فردا، آموزش راهنمایی تحصیلی، آموزش فیزیک
آموزش شیمی، آموزش زبان و ادب فارسی، آموزش زبان
آموزش ریاضی، آموزش زیست‌شناسی، آموزش جغرافیا
آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی
آموزش هنر، آموزش علوم اجتماعی، آموزش زمین‌شناسی، آموزش قرآن
آموزش فنی و حرفه‌ای، مشاور مدرسه و پیش‌دبستان (برای دبیران، آموزگاران
دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش).



۲ دوشاخه‌ها را بکشیم!

یادداشت سردبیر

۴ سلام بر اسفند

نگاهی به مناسبت‌های مهم اسفند ماه

۶ برای خودت زندگی کن

پرسش و پاسخ درباره مسائل نوجوانان

۸ بیا نوسویم (ماجراهای ربیا)

نکته‌هایی درباره رشد و پیشرفت

۱۱ نادرست یا درست

مطلبی درباره تشخیص درست و تصمیم‌گیری

۱۲ این جا شهر هرت نیست!

داستانی طنز به صورت خاطرات یک درخت

۱۵ آور کا

داستانی طنز درباره کشف مشهور ارشمیدس

۱۸ زمین را گهواره شما قرار دادیم

نگاهی به آیه‌های قرآنی درباره حرکت زمین

۱۹ گلدان

آثار رسیده شما از سراسر میهن اسلامی

۲۳ گل داوودی

آشنایی با گل داوودی و طرز نگهداری آن

۲۴ زبان نو

آموزش زبان انگلیسی (این شماره وسایل آشپزخانه)

۲۵ می دانستی؟

نگاهی به شگفتی‌های خلقت

۲۶ پسر با ادب بابا

داستان طنز

۲۸ لحظه‌های شاعرانه

شعرهای زیبا از شاعران خوب کشورمان

۳۰ هند، سرزمین عجایب

آشنایی با کشور هندو دیدنی‌های آن

۳۲ رنگ به رنگ، آویزهای قشنگ

کاردستی

۳۴ مردی از جنس بهار

خواندنی‌هایی درباره جوانمردی‌های جهان پهلوان تختی

۳۶ نان گردویی

آشپزی

۳۷ کتابخانه نوجوان

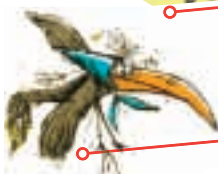
معرفی کتاب‌های مناسب برای نوجوانان

۳۸ سرگرمی

۳۹ جدول

۴۰ ایران ما

گشتی در دیدنی‌های تاریخی و طبیعت فومن



صفحه ۳۷ را بخوانید

دوشاخه‌ها را بکشیم!

یادداشت سردبیر

تصویرگر: سام سلماسی



ده مساوی یک!

هر وقت گوشی تلفن همراهم را بعد از شارژ شدن از پریز برق در می‌آوردم، پیغام می‌داد: «دستگاه شارژ کن را از برق جدا کنید تا در مصرف انرژی صرفه جویی کنید.» برای همین کنجکاو شدم بینم وسایل برقی در حالت خاموش وقتی به پریز وصل هستند، چه قدر برق مصرف می‌کنند. بعد از کلی گشتن در اینترنت و خواندن مقاله‌های مختلف فهمیدم که وسایلی مثل تلویزیون، رادیو، رایانه و غیره حتی وقتی خاموشند، اگر از برق جدا نکنیم، ده درصد برق مصرف می‌کنند و این یعنی، هر ده ساعت خاموش حدوداً برابر است با یک ساعت روشن. به این ترتیب اگر تلویزیون خود را ساعت ده شب خاموش و بدون جدا کردن از برق دوباره ساعت هشت صبح

می‌گویند روزی پسری از مدرسه تا خانه دنبال اتوبوس شرکت واحد دوید و در حالی که نفس نفس می‌زد، به پدرش گفت امروز به اندازه کرایه اتوبوس پس‌انداز کرده‌ام! پدر گفت اقلاً دنبال تاکسی می‌دویدی تا پول بیشتری پس‌انداز کنی! دوستان نوجوان، حتماً شما هم چندتا از این لطیفه‌های اقتصادی بلدید. از شوخی که بگذریم با کمی فکر و دقت ما هم می‌توانیم به اقتصاد خانواده کمک کنیم. مخصوصاً این روزها که موضوع یارانه‌ها جدی شده و بزرگ‌ترها بیشتر به فکر صرفه‌جویی هستند. برای کمک به جیب بابا و مامان اصلاً لازم نیست دنبال ماشین‌ها بدویم. کافی است کمی فکرم‌ان را هل بدهیم تا روشن شود؛ برای مثال، به این نکته‌ها توجه کنید:

راهایی
برای واریز یارانه
به جیب بابا!



لامپ‌هایی
که تلافی
می‌کنند!

بهتر از تاکسی!

بهرتر است از لامپ‌های مهتابی فقط در جاهایی استفاده کنیم که مجبور نباشیم آن‌ها را مرتب روشن و خاموش کنیم. اگر فاصله روشن و خاموش کردن لامپ مهتابی کمتر از یک ساعت باشد، از نظر اقتصادی به صرفه نیست. چرا؟

چون مهتابی برای روشن شدن (موقع استارت) به برق زیادی نیاز دارد و مصرف کم خود را تلافی می‌کند. بنابراین اگر لامپ مهتابی را تندتند روشن و خاموش کنیم، علاوه بر هدر دادن انرژی، عمرش هم کم می‌شود. امیدوارم با این دوتا هُل، فکرتان روشن شده باشد. حالا نوبت شماسه است که به مغزتان گاز بدهید و راه‌های کمک به خود و خانواده را کشف کنید.

روز بعد روشن کنیم، مثل این است که یک ساعت بی‌خودی روشن بوده است. به‌ویژه در وسایلی که دستگاه کنترل از راه دور دارند، قسمتی از آن‌ها همیشه در حال آماده‌باش می‌ماند و یواشکی به مصرف کردن برق ادامه می‌دهد.

با این حساب، متوجه می‌شویم که میلیون‌ها وسایل برقی در سراسر کشور مثل جیب‌برها در گوشه خانه‌ها جا خوش کرده‌اند و به ضررزدن مشغولند. فکر می‌کنید زیان آن‌ها چه قدر است؟ مطمئنم اگر به حساب‌شان برسیم، سود آن خیلی بیشتر از دویدن به دنبال تاکسی‌هاست و تأثیر بیشتری در خوش‌حال کردن پدرها خواهد داشت. با این کار ما هم در واریز یارانه به جیبِ بابا شریک خواهیم شد!

میلاد پیامبر

سلام بر
 اسفند
 حامد محقق

نیمی از عمر حضرت را به خود اختصاص می‌دهد. (۸۳-۱۱۴ ق) در این قسمت دوم، (۱۱۴ تا ۱۴۰ ق) در این دوره امام مکتب جعفری را به تکامل رساند و حدود ۴۰۰۰ دانشمند تحویل جامعه داد و علوم و فنون بسیاری را به جامعه اسلامی ارزانی داشت. قسمت سوم، هشت سال آخر زندگی امام را شامل می‌شود. در این دوره، امام بسیار تحت فشار و اذیت حکومت منصور عباسی قرار داشت. طوری که همیشه تحت نظر بود و کلاس‌های درس ایشان تعطیل شد.

فارس که هزار سال روشن بود، سرد و خاموش شد. در ۱۷ ربیع‌الاول، ۵۳ سال قبل از هجرت، محمد (ص) در سرزمین حجاز به دنیا آمد و عطر دل‌انگیز ایمان را به مشام مشتاقان رساند و چشمه‌های جوشان معرفت را در سینه‌ها، جاری ساخت. امام جعفر صادق (ع) با ۱۳۶ سال فاصله، در چنین روزی متولد شد. دوران زندگی ایشان را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: قسمت اول در زمان امام سجاد و امام باقر (علیهما السلام) بود که تقریباً

دوم، میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق (ع)

سال‌ها بود که زمین در حسرت باران می‌سوخت و درمان تشنگی خود را از آسمان آبی طلب می‌کرد. تا این که ناگاه در شبی فراموش نشدنی، باران رحمت الهی بارید و زمین تشنه را سیراب ساخت. شبی که ایوان کسری به لرزه درآمد و چهارده کنگره آن فرو ریخت. تمام بُت‌ها سرنگون شدند و آتشکده

چهاردهم روز نیکوکاری

آرام و سبک‌بار پَر می‌کشند. اوج می‌گیرند و آسمان را زیبا می‌کنند پرندگان مهربانی. چه قدر باغ دل‌ها شکوفاست که این عطر را در هوا پراکنده است. امروز روز نیکوکاری است. نیکی به دیگران محور همه خوبی‌هاست امام علی، علیه السلام، می‌فرماید: «حال که زنده و برقرارید، عمل نیکو انجام دهید؛ زیرا پرونده‌ها گشوده و راه توبه باز است و بدکاران امید بازگشت دارند.»



کشورهای اروپایی، برای اتحاد مسلمین تلاش زیادی کرد و با سران بسیاری از کشورهای مسلمان از جمله ناصرالدین شاه قاجار دیدار نمود. اما بعدها به این نتیجه رسید که

بیست و پنجم، روز بزرگداشت پروین اعتصامی

رخشنده اعتصامی مشهور به پروین، از شاعران نامی است که در تبریز تولد یافت و زیر نظر پدر دانشمند خود رشد کرد. پروین ادبیات را از پدر و استادانی چون دهخدا و ملک‌الشعراى بهار آموخت. در دوران کودکی، زبان‌های فارسی و عربی را در منزل و انگلیسی را در مدرسه فراگرفت. در هشت سالگی به سرودن شعر پرداخت و دیوانش در سال ۱۳۱۴ منتشر شد. پروین در فروردین ۱۳۲۰ شمسی در گذشت و در حرم حضرت معصومه (س) کنار پدرش به خاک سپرده شد.

بیست و نهم، روز ملی شدن صنعت نفت

دولت‌های استعمارگر مثل امروز که تحمل دست‌یابی ما به انرژی هسته‌ای را ندارند، با ملی شدن صنعت نفت مخالفت می‌کردند و به راحتی حاضر نبودند دست از منابع نفتی ایران بردارند. تا این که در روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ در مجلس شورای ملی مطرح و به اتفاق آرا به تصویب رسید و در آخرین روز اسفند همان سال به طور رسمی تأیید و اعلام شد: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور تأمین صلح جهان، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.» دکتر مصدق که همراه آیت الله کاشانی نقش موثری در ملی شدن صنعت نفت داشت، در آن زمان نماینده مجلس شانزدهم بود.



کاش به جای سران کشورها، بیشتر با خود ملت‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. از این رو در پاریس با همکاری یکی از هم‌فکرانش به نام محمد عبده، روزنامه «عروه‌الوثقی» را منتشر کرد.



او سرانجام به‌طور مشکوکی در سال ۱۲۷۵ قمری هنگام دیدار با پادشاه عثمانی درگذشت.



پانزدهم روز درخت‌کاری

درختان، از زیباترین نعمت‌های خداوند هستند. در اسلام، مردم همواره به درخت‌کاری تشویق شده‌اند. پیامبر گرامی اسلام در این باره می‌فرماید: «هر کس درختی بکارد، هیچ حیوان یا انسانی از میوه آن استفاده نمی‌کند، مگر آن که برای وی صدقه محسوب شده و پاداش می‌نویسند.» یادمان باشد نهالی که در زمین کاشته می‌شود، پس از مدتی، به درخت تنومندی تبدیل خواهد شد.

هجدهم، روز بزرگداشت سید جمال‌الدین اسدآبادی

سید جمال‌الدین اسدآبادی به سال ۱۲۱۷ ق در اسدآباد همدان به دنیا آمد و در شانزده سالگی به درجه اجتهاد رسید و چندی بعد عازم نجف شد. او که به عنوان پیشرو نهضت اسلامی و ضد استعماری شهرت دارد، با سفر به نجف، هندوستان، مصر، بغداد، استانبول و برخی





گفتگو برای خودت زندگی کن

کارشناس: علیرضا متولی

علاقه

زیادی برای رفتن به این اردو دارید و برای تان خیلی مهم است. چون در یک محیط آزاد و صمیمی همراه دوستان خواهید بود. چنین فرصتی کم پیش می آید. بنابراین از چند روز قبل به آن فکر می کنید. لوازم مورد نیاز را فراهم می کنید. از شب قبل اضطراب زیادی دارید. دوست دارید عقربه‌های ساعت کمی بیشتر بچینند و زودتر صبح شود. سرانجام دو ساعت قبل از ساعت حرکت بیدار می شوید و راه می افتید تا مبدا جا بمانید.

چرا این اتفاق می افتد؟ چون شما برای رفتن به آن اردو (هدف) انگیزه کافی دارید. اگر چه تلاش‌هایی هم انجام می دهید اما این تلاش‌ها انگار خودبه‌خود انجام می شوند.

برای رسیدن به اهداف مهم زندگی تان هم باید انگیزه خود را بالا ببرید تا از قافله عقب نمانید. به سختی کارها فکر نکنید، به نتایج رسیدن به اهداف فکر کنید و آن را مرتب به خودتان یادآوری کنید.

برای مثال؛ فرض کنید می خواهید در درس هانمره عالی بگیرید. باید نتایج کسب آن نمره‌ها را در ذهن خود بزرگ کنید و تصمیم بگیرید هر طور شده این اتفاق در زندگی شما بیفتد. حتی ممکن است

اهداف تان

برسید

• این امکان ندارد؛ یعنی می گویند دست روی دست بگذاریم و همین طوری به اهدافمان برسیم؟

به
سختی کارها
فکر نکنید، به نتایج
رسیدن به اهداف
فکر کنید

- نه، من نگفتم دست روی دست بگذاریم. شما می توانید پیاده به سفر بروید یا از ماشین و قطار و هواپیما استفاده کنید. اما اگر بتوانید، هواپیما را ترجیح می دهید. این طور نیست؟

• بله.

- گاهی تلاش زیاد برای رسیدن به اهداف مثل پیاده رفتن است و حاصل آن چیزی جز دیر رسیدن و خستگی نیست.

• خوب، پیشنهاد شما چیست؟

- به نظر من جادوی رسیدن به هدف‌ها، انگیزه است. وقتی برای رسیدن به هدفی انگیزه کافی داشته باشید، تلاش خودبه‌خود صورت می گیرد. انگیزه حالتی روانی است که شما را تشویق می کند کاری کنید و به چیزی که دوست دارید برسید و از رسیدن خود لذت ببرید. تصور کنید: قرار است با بچه‌های مدرسه به یک اردوی تفریحی بروید. شما هم

اشاره

می گویند حرف، حرف می آورد. در گفت‌وگوی شماره قبل با دوستان نوجوان؛ فاطمه رنجیر، مریم محبی، ریحانه گودرزی و سمانه سادات صفوی حرف‌های خوبی درباره دغدغه‌ها و نگرانی‌های نوجوانان زده شد که به دلیل کمبود صفحات نتوانستیم همه را چاپ کنیم. حالا حرف‌های ناتمام جلسه قبل را ادامه می دهیم:

• همه می گویند برای رسیدن به اهدافمان باید تلاش کنیم. همین کافی است؟

- نه، من با این حرف زیاد موافق نیستم. برای رسیدن به اهداف، غیر از تلاش به چیز مهم‌تری نیاز داریم. تعجب نکنید. گاهی ما به گفتن و شنیدن بعضی حرف‌ها عادت می کنیم و آن‌ها را درست می‌پنداریم. برای همین از خودمان می‌پرسیم، با این همه تلاش چرا نتیجه نمی‌گیریم؟ من راهی به شما نشان می‌دهم که با کمترین تلاش به



انگیزه شما رقابت با بقیه هم کلاسی‌ها باشد. بگذارید آن‌ها تلاش خود را بکنند و شما فقط انگیزه‌تان را بالا ببرید. مطمئن باشید که شما موفق‌تر خواهید بود. چون آن‌ها پیاده سفر می‌کنند و شما با هواپیما. لطفاً اگر از این راه به نتایج خوبی رسیدید، آن را به دیگران هم یاد بدهید.

● حرف و نگاه مردم بر رفتار ما خیلی تأثیر دارد و آزار دهنده است.

اگر این‌طور است، مطمئن باشید که انرژی زیادی را در زندگی هدر می‌دهید.

چند نکته هست که زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند و مانع پیشرفت ما می‌شوند. اول: توجه به قضاوت دیگران. دوم: جوزدگی. سوم: عادت‌های فرهنگی نادرست.

توجه به این‌ها تمرکز شما را به هم می‌زند. به جای این‌که تمرکزتان به زندگی خودتان باشد، به حرف دیگران تمرکز

می‌کنید. و می‌خواهید طبق انتظار آن‌ها زندگی کنید، نه آن‌طور که خودتان دوست دارید. این‌ها موانعی هستند که شما را از زندگی درست دور می‌کنند.

راه‌حل این است که بفهمید مسئول زندگی شما، خودتان هستید. به جای این‌که دیگران شما را مورد دآوری قرار بدهند، شما باید خودتان را قضاوت کنید. البته باید به حرف دیگران گوش بدهید و اگر نکته مثبتی در آن‌ها هست، توجه کنید. اما آن‌طور که دیگران می‌خواهند زندگی نکنید. شما موظف هستید آن‌طور که خدا می‌گوید زندگی کنید.

باید راه‌های گریز از دام‌ها را یاد بگیرید. البته حق ندارید برای این‌که می‌خواهید

خودتان باشید با دیگران جنگ کنید. باید حرف‌شان را گوش کنید و از آن‌ها به خاطر تذکر یا حرف‌شان تشکر کنید. سپس فکر کنید و راهی را انتخاب کنید که توانش را دارید یا مسئول آن هستید.

هرچند کار ساده‌ای نیست. شما می‌خواهید رشد کنید و انسان پاک و شریفی شوید.

راهش همین است؛ مردم داری و انتخاب بهترین شیوه زندگی.

خودسازی، اعتماد به نفس و رشد شخصیت در نتیجه مبارزه درست با همین دشواری‌ها به دست می‌آید.

مهم‌ترین نکته‌ای که باید در همه عمر در نظر بگیرید این است که مهم‌ترین فرد روی زمین خودتان

هستید. باید خودتان را از درون کشف کنید تا بتوانید خودتان باشید.

● چه کار سختی؟
بله. موافقم کار سختی است. اما برای این‌که

بتوانید در آینده خوشبخت باشید، باید به خوشبختی فکر کنید. فکر کردن به خوشبختی، انگیزه شما را برای خوشبخت شدن بالا می‌برد.

لازم است یادآوری کنم که خدا و کمک‌های او را هرگز فراموش نکنید. او همیشه و همه جا در کنار شماست. اگر

بخواهید درست زندگی کنید او راه‌های بهتری پیش پای‌تان می‌گذارد. به گیاهان نگاه کنید. هر جا که آن‌ها را

بگذارید،

روی‌شان را به سمت نور برمی‌گردانند. این درس مهمی برای همه ماست. اگر نور زندگی خود را بشناسیم و بدانیم آن نور است که ما را به سعادت می‌رساند، هرگز از آن رو بر نمی‌گردانیم.

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است و ما به این نور نیازمندیم. سعادت ما در این است که همیشه روی‌مان را به سوی این نور بگیریم.

● نمی‌خواهید کمی بیشتر توضیح بدهید؟

من صدف‌هایی را به شما نشان دادم که معلم‌هایم به من نشان داده‌اند. اگر انگیزه کافی برای به دست آوردن مرواریدهای داخل این صدف‌ها داشته باشید، اگر این حرف‌ها به دردتان می‌خورد، به کار بستن آن‌ها و کشف مرواریدها به عهده خودتان است. بسم‌الله بگویید و بروید به سمت کشف خودتان. شما مرواریدهای درخشانی درون خود دارید.

جادوی رسیدن به هدف‌ها انگیزه است



مهارت‌های زندگی

بیانوشویم

ابراهیم اصلانی
تصویرگر: سام سلیمانی

اسم خواهرم و سارا است.

سلام! اسم من نیما

ما یک ربات داریم که اسم آن «ربات یادگیری و برنامه‌ریزی آموزشی» است اما

چون اسمش طولانی است «ربیا» صدایش می‌زنیم.

ربیا طوری طراحی شده که به من و خواهرم در درس خواندن کمک کند؛ البته او توانایی‌های دیگری هم دارد.



باز چه شده؟ چرا کشتی‌های تان غرق است؟



خوب! ببینم نیم ساعت پیش چه اتفاقی در این خانه افتاده است؟

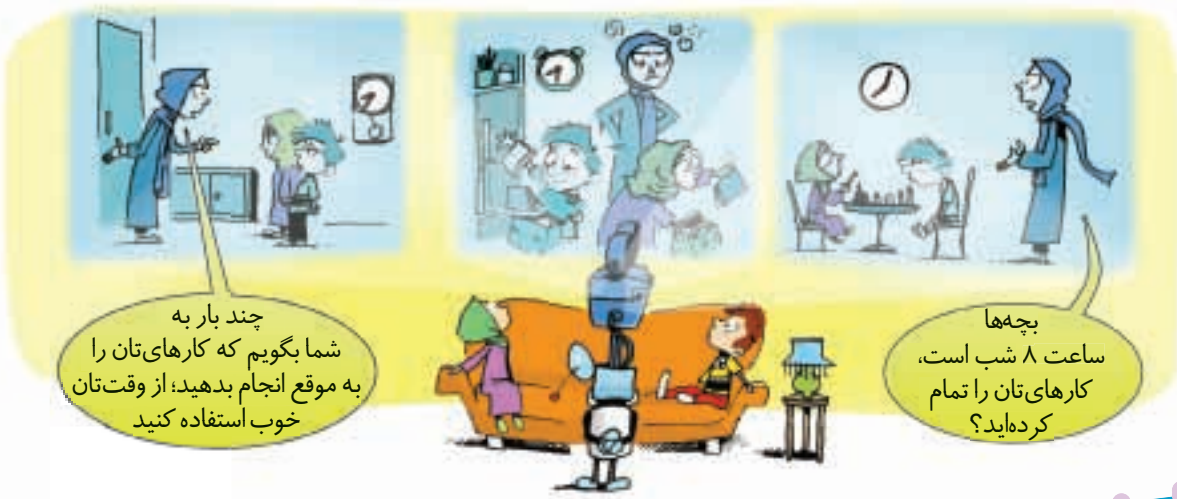


مثل این که باید از اطلاعات دوربین‌های خودم استفاده کنم.



چند بار به شما بگویم که کارهای تان را به موقع انجام بدهید؛ از وقت تان خوب استفاده کنید

بچه‌ها ساعت ۸ شب است، کارهای تان را تمام کرده‌اید؟



بچه‌ها! شما باید
بتوانید خودتان را مدیریت کنید.
وقتی پدر و مادرتان می‌بینند که شما از پس
کارهای‌تان بر نمی‌آید معلوم است که
ناراحت می‌شوید



مگر
مادرتان حرف بدی زده
است؟



عینک
سه بعدی بدهم
خدمت‌تان؟!؟



بچه‌ها! تعارف
که نداریم؛ وقتی پدر و مادرها ببینند
فرزندشان نمی‌تواند خودش را اداره کند مجبور
به دخالت می‌شوند. پس...

اگر می‌خواهیم
پدر و مادر ایراد نگیرند
و توبیخ‌مان نکنند



من هم
دوست دارم کارهایم را به موقع
و درست انجام بدهم؛ اما راستش...

خدا
را شکر! بالاخره
صدای یکی‌تان
در آمد!



باید
نشان بدهیم که خودمان
می‌توانیم کارهای‌مان را به موقع
و درست انجام بدهیم.

قربان
آدم چیز فهم!



ریبا!
دیگر داری خیلی
صمیمی می‌شوی...

شما
کوچک که بودید
بزرگ‌ترها انتظاراتی از شما
داشتند. الان
که بزرگ‌تر شده‌اید،
انتظارات آن‌ها هم فرق
کرده است.

یاد
کودکی به خیر!





تو که ربات هستی؛ این چیزها را از کجا می‌دانی؟



بزرگی فقط به قد کشیدن نیست. معنای واقعی بزرگ شدن این است که آدم بتواند خودش را اداره کند یا «مدیریت بر خود» داشته باشد.



آدم وقتی بچه است، دوست دارد بزرگ شود. وقتی بزرگ شد تازه می‌فهمد که «بزرگ شدن» یعنی چه؟!



راستی! اگر جای بابای مان بودیم چه انتظاراتی از بچه‌های مان داشتیم؟

نگو، نگو!
من فکر می‌کنم باید تکانی به خود بدهم.



من را برای کاری برنامه‌ریزی کرده‌اند و انتظار دارند که وظایفم را به درستی انجام بدهم. اما هر انسانی می‌تواند برای خودش برنامه‌ریزی کند تا از وقت و زندگی‌اش درست استفاده کند.



نظم شخصی
درین حوزه‌ها انجام تکالیف
آموزش استفاده درست از زمان
تفاوت



اول ببینید پدر و مادر از شما چه انتظاراتی دارند و شما چه وظایفی دارید.



عید هر سال ما با سال دیگر فرق می‌کند؛ آخر داریم بزرگ‌تر می‌شویم.

بچه‌ها! عید یعنی نو شدن؛ و یادتان باشد که ما نوجوانیم.

سال نو آمدنت مبارک
نوجوان نو شدنت مبارک

امیدوارم هر سال واقعاً بزرگ‌تر شوید؛ از تک‌تک روزها به خوبی استفاده کنید و در مدیریت زندگی‌تان موفق باشید. سال نو؛ آمدنت مبارک! نوجوان؛ نو شدنت مبارک!

درست؟

فرهاد بخشنده

یا

مهارت های زندگی

نادرست

علامت‌ها

دروغ

در هر موردی که دروغ گفتید یا به شما دروغ گفتند، تردید نکنید که در راه نادرست هستید. البته کلماتی مثل پیچاندن؛ دو در کردن و... همه همان دروغ هستند با اسمی دیگر برای گول زدن شما.

ادب

رفتارهای درست همیشه با اخلاق و ادب و کارهای نادرست معمولاً با بی‌ادبی و اهانت همراه هستند، مثل احترام به بزرگ‌ترها. پس اگر دیدید شما را به انجام کاری تشویق می‌کنند که در آن ادب رعایت نمی‌شود، مطمئن باشید در راه نادرست قدم برمی‌دارید.

فهمیدن دیگران

یادتان باشد کار خوب و درست، کاری است که اگر دیگران بفهمند، باعث شرمندگی نمی‌شود، ولی کار نادرست، همیشه باعث دلهره است به خصوص اگر دیگران متوجه شوند.

یواشکی بودن

مراقب باشید! اگر کسی از شما خواست کاری را یواشکی انجام دهید (بدون اطلاع بزرگ‌ترها)، خیلی مواظب باشید؛ چون کار بدون اطلاع بزرگ‌ترها مشکوک است و امکان اشتباه در آن زیاد است.

این خط قرمزها برگرفته از آموزه‌های دین مبین اسلام است. مطالعه بیشتر درباره مسائل دینی و اخلاقی می‌تواند قوه تشخیص ما را زیاد کند تا مسیر را بهتر ببینیم

این دفعه می‌خواهم درباره یکی از مهم‌ترین مسائل بچه‌های هم‌سن و سال خودمان حرف بزنیم؛ مسئله‌ای که می‌دانم برای شما، بارها تکرار شده است و شاید همین الان که دارید مجله را می‌خوانید؛ صورت مسئله را این‌گونه می‌شنوید:

* الان موقع خواندن مجله است؟ پاشو برو کاری که گفتم

انجام بده! هنوز نمی‌دانی چه کاری را انجام بدهی!

* داری اشتباه می‌کنی؛ این‌طوری نه، جوری که من

می‌گویم!

* چرا این‌طوری جلوی فامیل حرف می‌زنی؟ آبرو برای ما

باقی نماند!

* سر امتحان یک هم کمکی به من برسان!

* و ...

راستی کدام کار درست است و کدام نادرست؟

این سؤالی است که همیشه همراه ماست و لحظه‌ای رهایمان

نمی‌کند.

چند روش برای شناخت درست از نادرست

*خط قرمزها

برای خودتان علامت‌ها و خط قرمزهایی معین کنید که

بتوانید به کمک آن درست را از نادرست بشناسید؛ مثل

خط‌های زمین بازی که اگر توپ یا بازیکن از آن‌ها خارج شوند،

می‌فهمند خطا کرده‌اند و حتی امتیاز از دست می‌دهند.

از دفترچه خاطرات یک درخت

احمد عربلو

اینجا شهر هرت نیست



شنبه

Saturday

امروز از اول صبح میان چند تا درخت آن طرف تر، پیچ بود. انگار قرار است اتفاق بدی بیفتد! درخت کوچکی که همسایه من است می گفت قرار است در این قسمت از جنگلی که ما در آن زندگی می کنیم، «آپارتمان سازی» شود! همه درختان پارک جنگلی از شنیدن کلمه آپارتمان سازی وحشت می کنند. درخت همسایه می گفت شنیده است یکی به نام «بساز و بفروش» چند وقت پیش در جایی صدها درخت زبان بسته را بریده و به جای شان آپارتمان ساخته است. همه ما درخت ها با هم دعا کردیم که بساز و بفروش دستش به ما نرسد. درخت همسایه با صدای بلند دعا کرد: «الهی او از بالای یک درخت روی زمین بیفتد و حداقل یک پایش بشکند که پایش به ما نرسد.» امروز تا شب، همه ما از این خبر در هراس بودیم.

شوهرم فقط گفت این درخت مال پدرشوهر شما که نیست. اگر این توهین است پس پدرشوهر سیاه سوخته شما که از ظهر تا حالا دارد یک دم قارقار می کند و این درخت را صاحب شده چی؟»

آقا کلاغ اولی داد زد: «آهای کلاغ محترم! من عادت ندارم با کلاغ های مؤنث یکی به دو کنم. لطفاً برو کنار و بگذار شوهر زشت حرف بزند!»

آقا کلاغ دومی با شنیدن این حرف پرید و محکم با نوکش به فرق کله کلاغ اولی کوبید. صدای قارقار کلاغ بلند شد که از درد به خودش می پیچید.

خانم کلاغ اولی هم به تلافی کار او، ناگهان با نوکش به کله خانم کلاغ دومی کوبید. یک دفعه هر چهار تا کلاغ وسط شاخه های من به جان هم افتادند. چنان که نزدیک بود چند شاخه من کنده شود. تعدادی از برگ هایم هم کنده شد.

کلاغ ها آن قدر با هم دعوا کردند که خسته شدند. بعد هر کدام به گوشه ای از شاخه های من رفتند و مشغول لانه ساختن شدند. خدا عاقبت مرا با این دو جفت کلاغ به خیر کند!

یکشنبه

Sunday

امروز بعد از ظهر، من گرفتار دو جفت کلاغ غرغرو شدم! آن ها می خواستند روی شاخه های من لانه بسازند، اما به جای لانه ساختن به جان هم افتادند. آقا کلاغ اولی به آقا کلاغ دومی گفت: «برو! می خواهی با آن قیافه زشت! همسایه من شوی؟ خودم اول این درخت را پیدا کردم. پس حق من است که این جا لانه بسازم!» آقا کلاغ دومی هم گفت: «مثلاً خودت خیلی قشنگی؟ با آن کله زشت و صدای قارقارت که صدای اره کردن می دهد. تازه! مگر این درخت مال پدرت است که فقط تو بتوانی روی آن لانه بسازی!»

دوشنبه
Monday

امروز، روز خیلی بدی بود. دو خانواده خیلی شلوغ از اول صبح آمدند و پای ما درخت ها زیلو انداختند و نشستند. بعد آتش روشن کردند. شاخه های ما را بی رحمانه کردند و سوزاندند. بعد قابلمه غذای شان را درست پای ما بار گذاشتند. حرارت برگ هایم را سوزاند. اما آن ها به این کار هم راضی نشدند؛ یکی از آن ها چاقویی برداشت و روی تنه من شروع به کنده کاری کرد!

تمام پوستم می سوخت. بعد از یک ساعت نوشت: «یادگاری جبار!» وقتی کارش تمام شد، نشستند سر سفره تا ناهارشان را بخورند. اما همین موقع اتفاق جالبی افتاد.

یکی از کلاغ هایی که وسط شاخه هایم در حال لانه سازی بودند، ناگهان بی ادبی کرد و فضله اش درست افتاد وسط قابلمه غذای آن دو خانواده. دلم خنک شد.

خانم کلاغ اولی از این حرف ناراحت شد و قارقار بلندی سر داد و گفت: «آهای! حرف دهانت را بفهم! به پدرشوهر من توهین می کنی؟ اگر یک مرتبه دیگر قارقار اضافی کنی با نوکم چشم هایت را بیرون می آورم!» خانم کلاغ دومی قارقار کرد: «کدام توهین کلاغ محترم؟»

پنج‌شنبه

Thursday

امروز این‌جا شلوغ‌تر از همیشه بود. کلی آدمیزاد جمع شده بود. آقایی که به او جنگل‌بان می‌گفتند، آمده بود و با صدای بلند با مرد شکم‌گنده جر و بحث می‌کرد. می‌گفت مگر شهر هرت است که درخت‌ها را قطع کنید و به جای‌شان آپارتمان بسازید؟ این درخت‌ها مال مردم است. مال محیط زیست است...»

من فهمیدم که شهر هرت جایی است که در آن‌جا درختان را قطع می‌کنند و به جای آن آپارتمان می‌سازند. چند نفر دیگر هم مرد شکم‌گنده و دوستانش را دوره کرده بودند. یکی از مردها سر مرد شکم‌گنده داد زد: «شما مجوز ندارید. خودتان را هم بکشید چنین مجوزی را هم هرگز به شما نداده‌اند و نخواهند داد که برای سود بیشتر، جنگل و محیط زیست را خراب کنید...»

مرد شکم‌گنده و دوستانش هر کاری کردند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. دست از پا درازتر بساط خودشان را جمع کردند و رفتند و ما همگی یک نفس راحت کشیدیم.

جمعه

Friday

کلاغ‌ها لانه‌های‌شان را امروز تمام کردند. آن‌ها حالا حسایی با هم دوست شده‌اند. آن‌قدر که گاهی به لانه‌های هم می‌روند. آن‌قدر خوش‌حالم که دلم می‌خواهد تمام دنیا را پر از هوای پاک کنم.

آن‌ها هر چه چوب و سنگ بود به طرف کلاغ‌ها پرتاب کردند، اما کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد. کلاغ‌های از همه جا بی‌خبر فرار کردند و رفتند چرخ‌زنی زدند. بعد از آن که دو خانواده با عصبانیت غذایشان را دور ریختند و رفتند، آن‌ها هم برگشتند.

سه‌شنبه

Tuesday

امروز کلاغ‌های روی شاخه‌های من، ساختن نیمی از لانه‌شان را تمام کرده بودند. لانه‌های آن‌ها زیاد از هم دور نبود و موقع کار کردن، دائم به هم چشم‌غره می‌رفتند!

چهارشنبه

Wednesday

امروز یک عده آمدند زمین‌های اطراف ما را اندازه گرفتند. تن همه ما به لرزه افتاد. درخت همسایه آرام به من گفت: «این‌ها همان‌هایی هستند که به آن‌ها بساز و بفروش می‌گویند.»

یکی از آن‌ها شکمش اندازه تنه درخت توتی بود که بیست سال از عمرش می‌گذشت. او دائم این طرف و آن طرف می‌رفت و به این و آن دستور می‌داد. دلم می‌خواست هوس کند از من بالا بیاید تا او را پرت کنم پایین.

یکی از آن‌ها به مرد شکم‌گنده گفت: «محیط زیست و جنگل‌بانی و شهرداری را چه کار کنیم؟» مرد خندید و گفت: «یک کاریش می‌کنیم!!»



اورگا!

داستان مردی که مغزش در حمام به کار افتاد

مترجم: حبیب یوسف زاده



ارشمیدس حدود ۲۳۰۰ سال پیش در شهر سیراکیوس یونان به دنیا آمد. پدرش یک ستاره‌شناس بود.



وقتی بزرگ‌تر شد، با رفیق‌هایش به کتابخانه اسکندریه رفت و از بس مطالعه کرد، ریاضی‌دان بزرگی شد.



وقتی به زادگاهش برگشت، موفق شد عدد «پی» را کشف کند. آن قدر با دایره ور رفت تا فهمید که محیط آن $\frac{3}{14}$ برابر قطر آن است.





نقره از طلا سبکتر است. پس اگر زرگر کمی نقره قاطی طلا کند و با آن تاج بسازد، باید تاج بزرگتری بسازد تا هم وزن تاج ساخته شده از طلای خالص باشد. اما من چه طوری بدون ذوب کردن تاج ثابت کنم که سبکتر از تاجی است که با طلای خالص ساخته شده است؟!

بیچاره چند روزه هیچی نخورده

بیف! حمام هم نرفته. بیف! آه!



بنابر این ارشمیدس را صدا کرد.

ثابت کن!

کی، من؟



پادشاه به زرگر همایونی شک کرده بود.

وزن این تاج به اندازه طلایی است که بهت داده بودم. اما به نظرم کمی نقره قاطی کرده‌ای و طلاها را خودت برداشته‌ای!

ثابت کن



او را پیدا کردم!

کجا؟ پول حمام یادت رفت!

حمام کردن هم یادش رفت!



بالاخره تمیز شدم!

وقتی می‌رم توی حوض آب می‌ریزه بیرون. آهان!



ارشمیدس این کشف بزرگ را جایی یادداشت نکرد. شاید هم یادداشت کرد اما دخترش را گم کرد و معلوم نشد چه بلایی سرش آمد.



گم نکرد! جاشو از من پیرسید!

حتماً به جور جادوی ریاضیه!

تو نایغه‌ای!

می‌بینی؟ اگه توی تاج، نقره قاطی کرده باشند، چون سبک‌تره، از طلای هم‌وزن خودش بزرگ‌تر می‌شه و اگر آن را در آب فرو ببریم، در مقایسه با طلای خالص آب بیشتری بیرون می‌ریزه! به همین سادگی.



سرانجام پادشاه پیرمرد و رومی ها به یونان حمله کردند. رومی ها خیلی قوی بودند اما یونانی ها ارشمیدس را داشتند. رومی های بیچاره!



شاه آن قدر از ارشمیدس خوشش آمده بود که فرمان داد، هر چه او می گوید باید درست باشد!



ارشمیدس سرانجام در ۷۵ سالگی مرد. او اختراعات زیادی داشت و در ریاضیات کشف های جالبی انجام داد.



بعد از سه سال محاصره، رومی ها یک شب شهر را تصرف کردند. فرمانده رومی ها گفته بود: ارشمیدس را زنده دستگیر کنند. اما سربازها او را کشتند!



رومی ها می گفتند من با استفاده از آینه های بزرگ کشتی های آن ها را آتش زدم! نکته واقعا این کارو کرده ام. عجب مخی دارم!



زمین را گهواره شما قرار دادیم

حسین احمدی

- می‌دانیم که زمین با همه ساکنان خود، هر ثانیه سی کیلومتر به دور خورشید می‌گردد؛ یعنی بیش از صد هزار کیلومتر در ساعت و صد بار سریع‌تر از یک هواپیمای جت.
- می‌دانیم که منظومه شمسی با سرعت ۲۵۰ کیلومتر در ثانیه در کهکشان راه‌شیری می‌گردد. یعنی نهصد برابر یک هواپیمای جت سرعت دارد.
- می‌دانیم که خود کهکشان راه‌شیری با سرعت سیصد کیلومتر در ساعت فضای بی‌کران را می‌پیماید.

حالا خودتان حساب کنید حاصل جمع این سرعت‌ها چند کیلومتر در ساعت می‌شود؟

آیا فکر کرده‌اید که چرا با این سرعت شگفت، هیچ احساس تکان و حرکت نمی‌کنیم؟

حرکت فوق‌العاده سریع زمین چنان نرم است که وقتی گالیله حدود چهار قرن پیش متوجه حرکت زمین شد، هیچ کس حرف او را باور نکرد و چیزی نمانده بود که به خاطر این حرف جانش را از دست بدهد! (علتش را از معلم علوم یا تاریخ خود پرسید).

گهواره زمین

خداوند مهربان در ابتدای آیه ۵۳ از سوره طه می‌فرماید:

«همان خدایی که زمین را آسایش‌گاه (گهواره) شما قرار داد.»

و در آیه ۶ از سوره نبأ می‌فرماید: «آیا زمین را مهد آسایش نگردانیدیم؟»

این آیه‌های نورانی قرن‌ها قبل از گالیله و امثال او با ظرافت و زیبایی خاصی به حرکت زمین اشاره کرده‌اند. زیرا کلمه مهد در این جا به معنی گهواره‌ای است که کودکان شیرخوار را در آن قرار می‌دهند تا آرام گیرند و به خواب روند. پس همان‌طور که گهواره به آرامش و رشد کودک کمک می‌کند، حرکت به ظاهر آرام زمین نیز موجب رشد و پرورش انواع مخلوقات بر روی زمین می‌شود.

البته باید دقت کنیم که زمین برخلاف گهواره کودکان فقط برای خوابیدن نیست. در این گهواره آدم را می‌گردانند تا عظمت پروردگار را بیشتر درک کند و از خواب غفلت بیدار شود.

راستی به نظر شما با این سرعت کجا داریم می‌رویم؟ خداوند متعال از طریق پیامبر اکرم (ص) نقشه راهنما را برایمان فرستاده است. با مطالعه این نقشه راحت‌تر به مقصد خواهیم رسید.



گلستان

۶۵



زیر نظر: سیدعباس ترن

دوست خوبم، ملیکاشکیبانیانیا از تهران

«درخت مصبت» نامی شعاری، اما ایره‌ای شاعرانه داشت. فیلی خوب توانسته بودی ناتوانی درخت‌ها، پرستوها و گل‌ها را در جواب گفتن به سؤال به تصویر بکشی. بیان تو نیز در این شعر، شکلی شاعرانه داشت و به جای این که به‌طور مستقیم بگویی «گفتند: نمی‌دانیم» نوشته‌ای: «فقط شافه‌های‌شان را تکان دادند». البته به نظر می‌رسد کلمه مورد نظر تو در این شعر «عشق» باشد نه «مصبت»؛ احتمالاً به همین دلیل است که درخت چوان در پایان شعر شکوفه می‌دهد و پر از میوه می‌شود. البته پایان شعرت به شاعرانگی بقیه شعر نیست و حتی می‌توان گفت که از تاثیرگذاری بالایی برخوردار نیست و فوآننده را غافلگیر نمی‌کند. شاید بتوانی این شعر را با پایانی مناسب‌تر دوباره برای‌مان بفرستی.

دوست خوبم، مبینا داوری دولت‌آبادی از شهریار

«اعتیاد پررم را برد» همان‌طور که خودت هم در نامه‌ات اشاره کرده‌ای، قصد دارد بر مخاطب اثر حسی و عاطفی بگذارد. این به خودی خود عیب محسوب نمی‌شود، اما شیوه‌ای که تو برای این تاثیرگذاری در پیش گرفته‌ای، بیشتر از هنس شعر است تا داستان. به همین خاطر بعضی از سطرهای داستانت از نظر زبان به شعر شبیه شده‌اند یا در تعبیرهایت ردپای بازی‌های زبانی خاص شعر دیده می‌شود. شاید بتوانی مطلبت را بار دیگر با استفاده از امکانات و عناصر داستانی بنویسی. فیلی خوب است که بگذاری شفهیت‌های داستانت خودشان حرف بزنند و به این ترتیب گفت‌وگوی زنده بین‌شان شکل بگیرد. اگر همه‌چیز را از زبان خودت برای مخاطب تعریف کنی و بعضی صحنه‌ها را به تصویر بکشی، احتمالاً داستان جذاب‌تر و کامل‌تری فواهی داشت.

زیر نظر: سیدعباس ترن

چراغ مطالعه

نمکدان

تویی، کسی که از او می‌خواهم

ساجده سادات روناسی

فرای فوچم!

از تو می‌خواهم به همهٔ کودکانی که سواد ندارند، سواد بیاموزی و شرایطی به‌ویژه
بیآوری که آن‌ها هم بتوانند مثل بچه‌های دیگر به مدرسه بروند و پیشرفت کنند.
از تو می‌خواهم سایه‌ات را بر سر بچه‌هایی که پدر یا مادرشان را از دست داده‌اند،
پهن کنی تا جای قالی پدر و مادرشان ازیت‌شان نکند.
از تو می‌خواهم همان‌طور که زیبایی‌ها را خلق کرده‌ای، زندگی بچه‌هایی را که جز زشتی
پیزی ندیده‌اند، زیبا کنی.
از تو می‌خواهم، تو که همهٔ بچه‌ها را به یک اندازه دوست داری! کم‌کم کن که من
هم بتوانم در انجام این کارها نقشی داشته باشم.

فرشته

مریم ابراهیمی

با صدای بلند انفجار از فوآب پریدم. از پنجره‌ای که دیگر شیشه نداشت به حیاط فانه نگاه کردم.
پر از فرده شیشه بود. مادرم کنار دیوار ریختهٔ حیاط در حاله‌ای از دود سیاه تکان می‌خورد.
با عجله توی حیاط دویدم. گوشهٔ چادرش را گرفتم و پرسیدم: «مامان چه شده؟ این همه دود
چییه؟»
مادرم که صورتش گل انداخته بود تندتند تکرار می‌کرد: «یاسین! یا حسین!» ناگهان صدای
انفجار دیگری، گوشم را کزد. باران سنگ و آجر می‌بارید.
همان‌طور که از وحشت به چادر مادر پسییده بودم با هم، روی زمین افتادم و موج هوای گرم
از روی سرم گذشت. بعد از چند لحظه که فاک‌ها را تکاندم و بلند شدم، مادرم را صدا زدم. جواب
نداد. گریه‌ام گرفت. به فوادم گفتم: «چرا جواب نمی‌دهی؟ تکند مثل پدر او را هم بیرون بیمارستان و
دیگر به فانه برگرد! در همین موقع از آن سوی پردهٔ اشک‌هایم فرشته‌ای زیبا و نورانی نزدیک شد
و گفت: «زهرا، چرا گریه می‌کنی؟ پدر و مادرت را نگاه کن! دارند به تو دست تکان می‌دهند.»

انعکاس

شاهین مفهوم

نوک قله را می‌خواهم
برای خرید زدن
چایی که انعکاس باشد
وقتی می‌گویم
دوستت دارم
دوستت دارم...

گلچین

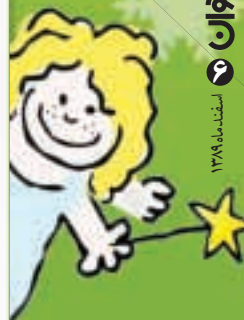


۲۰

بخوان



اسفندماه ۱۳۸۹



جمله جمله زندگی

مولای متقیان علی (ع) / حسین ترکمان از تهران

بزرگ‌ترین تفریح، کار است.
به هنگام ششم، نه دستور، نه تنبیه و نه فرمانی ده.
دوست فوب به هنگام سفتی به درد می‌خورد، نه در موقع تفریح.

کوتاه و خواندنی

کلید دانش، نشر طلائی / نگار سیفی مقدم

● بازها هنگام فرود آمدن می‌توانند سرعت خود را تا ۲۵۰ کیلومتر بالا ببرند.

● «ریاچه» یا «بایکال» در سیبری عمیق‌ترین دریاچه جهان است و حدود ۱۷۳۱ متر عمق دارد.

● برفی از عطرها از قیر و زغال سنگ ساخته می‌شوند.

● ایرانی‌ها اولین کسانی بودند که از پرده‌های پرده‌دار استفاده کردند.

● زبان پینی الفبا

ندارد، اما پنجاه هزار نشانه دارد که هر یک از آن‌ها بر یک منظور یا فکر دلالت می‌کند.



تصویر نگار: سام سلماسی



خیزران، درخت یا علف

بانک اطلاعات علمی نوجوانان، ترجمه پریسا و پریچهر همایون روزا

نرگس شریفی از دامغان

خیزران یا نی، نوعی علف است. ارتفاع ساقه‌های این گیاه به ۳۵ متر و ضخامت آن به حدود سی سانتی‌متر می‌رسد. حدود ششصد نوع خیزران در دنیا وجود دارد و چالپ است بدانند که این گیاه می‌تواند روزی پهل سانی‌متر رشد کند. خیزران‌های چرید از دانه‌هایی که پس از گل‌دادن به وجود می‌آیند، می‌رویند.

از ساقه خیزران استفاده‌های زیادی می‌شود. از سافتن قایق، فانه، پل و لوله‌های آبیاری گرفته تا درست کردن انواع ظروف، چوب ماهی‌گیری و سازهای موسیقی. جوانه خیزران خوردنی است و می‌توان به عنوان سبزی آن‌را پخت و خورد.

خیزران در آسیای جنوب شرقی، هندوستان و جزایر اقیانوس آرام رشد می‌کند.





تصویرگر: سام سلماسی

ماهی برای چی؟

یک نفر از مغازه ماهی‌فروشی یک ماهی فریده بود و با فود به خانه می‌برد، دوستش او را دید و پرسید: «این ماهی رنگه چیه؟»
جواب داد: «هیچی، دارم برای شام می‌برمش فونه.»
ماهی سرش را از کیسه بیرون آورد و گفت: «ممنون، من شام فوردم. منو ببر سینما!»

پرتو ایروانی از اصفهان

اجازه با اگر!

از پدری پرسیدند: «اجازه می‌دهی دغزت برود دانشگاه؟»
جواب داد: «قب اگر به درسش لطمه نخورد، اشکالی ندارد!»
راحله امراللهی نیا از اصفهان

تقسیم وظایف

چند دوست می‌فواستند با هم به گردش بروند.
اولی: «من بساط صبحانه را می‌آورم.»
دومی: «تهیه نهار هم با من!»
سومی: «من هم آبیمل و میوه می‌آورم.»
چهارمی ساکت بود. از او پرسیدند: «تو چه می‌آوری؟»
جواب داد: «من هم برادرم را با فودم می‌آورم.»
شهاب‌الدین سامانی پور از تهران

خواب دیدی، خیر باشد!

معلم: «چرا تکلیفت را انجام ندادی؟»
دانش‌آموز: «شما این‌جا چه کار می‌کنید؟ فودم دیشب خواب دیدم رفته‌اید مسافرت!»

شیمای ابرج از اصفهان

جواب منطقی!

معلم: «بگو ببینم اگر بخواهیم جریان الکتزیسته را قطع کنیم، باید چه کار کنیم؟»
دانش‌آموز: «این که کاری ندارد، پول برق را نمی‌پردازیم، جریان الکتزیسته فودبه‌فود قطع می‌شود!»
فرشاد یوسفی از تهران



گل داوودی

گلشن محمد بهمنشود

گیاهی است دائمی، با گل‌های مرکب و شاخه‌های قوی که همه ساله هنگام زمستان خشک شده و در بهار مجدداً سبز می‌شوند. امروزه باغبانان حتی در زمستان نیز آن‌ها را به گل می‌نشانند و ما گل‌های زیبا با رنگ‌های متنوع و زنده آن را در تمام طول سال می‌توانیم در گل‌فروشی‌ها ببینیم.

برای تکثیر گل داوودی از روش قلمه‌زنی استفاده می‌کنند. ولی کشت در زمین بهتر است و با این روش محصول خوبی برای عرضه در بازار گل به دست می‌آید.

انواع این گل زیبا عبارت‌اند از: داوودی پاییزه، تابستانه، هندی و حلقه‌دار که خود آن‌ها نیز در رنگ‌ها و انواع گوناگون دیده می‌شوند. داوودی حلقه‌دار را برای این به این اسم خوانده‌اند که دارای گل‌های سفید و درشت است که وسط گل آن یک حلقه رنگین وجود دارد.

دمای مناسب برای این گل شانزده درجه سانتی‌گراد است و مرتب باید به آن‌ها آب داده شود.



Jokes to Think

Q: Simon can you spell yourname backwards?

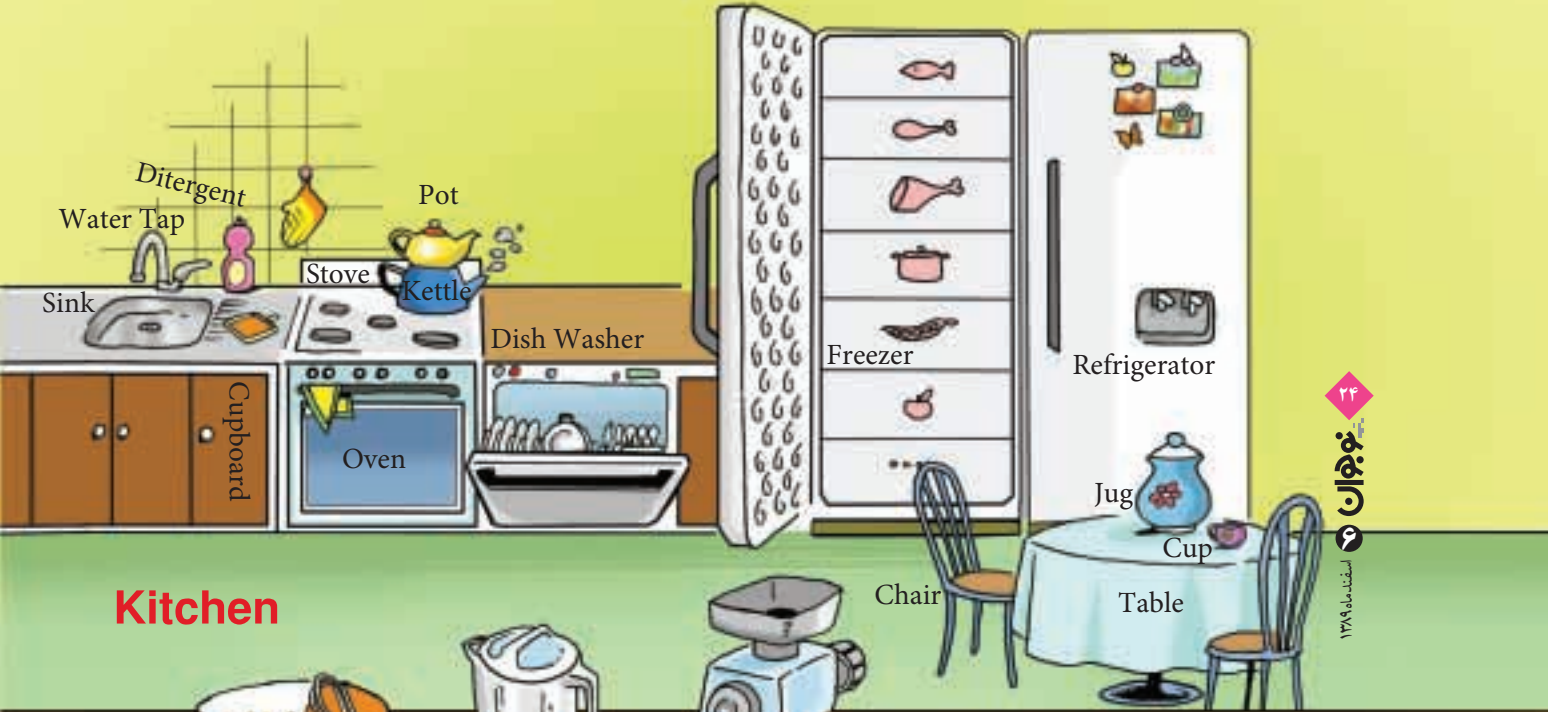
A: no mis!

«Amin!» said his mother severely, «there were two pieces of cake in the pantry this morning and now there is only one. How is that?»

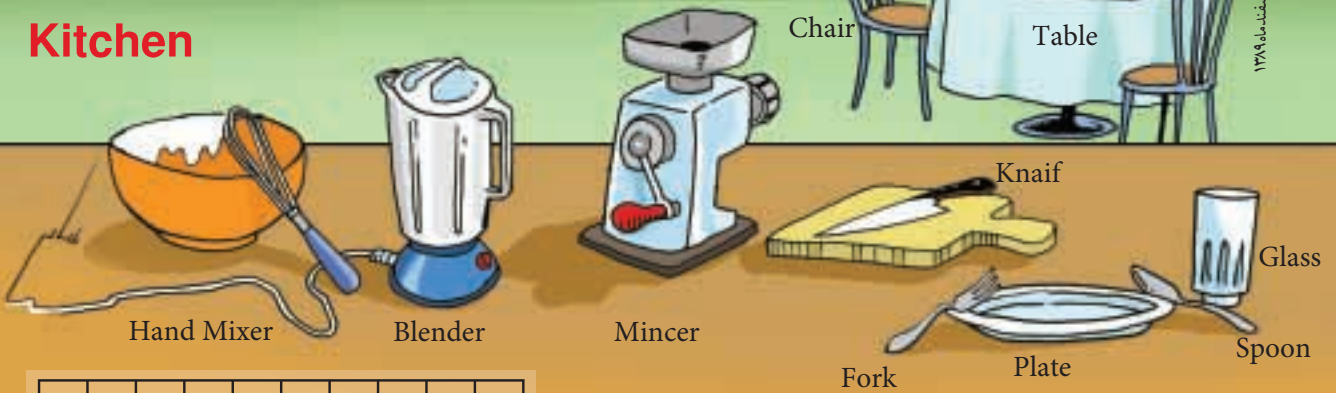
«I don't know,» said Amin regretfully, «It must have been so dark that I didn't see the other piece.»

Q: why did the boy throw butter out the window?

A: he wanted to see a buttr-fly!



Kitchen

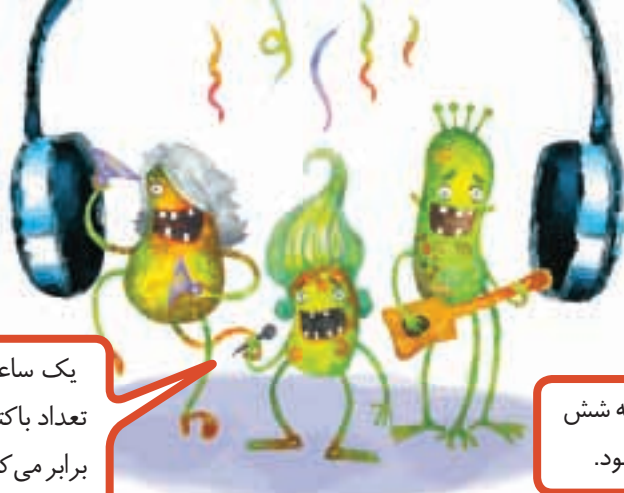


| | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| t | c | c | l | p | k | b | t | f | b |
| r | c | y | f | o | j | p | a | l | r |
| o | o | p | o | w | c | e | l | o | o |
| u | w | o | u | d | l | b | l | u | w |
| s | a | u | n | e | o | o | o | r | n |
| e | p | n | d | r | u | u | w | x | d |
| r | n | d | q | t | d | n | a | h | k |
| s | m | o | u | s | e | d | z | l | v |
| y | j | f | b | n | d | o | w | n | f |
| v | r | o | u | n | d | w | o | g | d |

• Find the hidden words.

Pronunciation of ee,ea are the same.

sea-seen-mean-week-dream-teach-agree-
green-near-steal-speech-stream



یک ساعت استفاده از هدفون، تعداد باکتری‌های گوش را هفتصد برابر می‌کند و احتمال عفونت گوش بیشتر می‌شود.

در سیاره ما زمین، هر دقیقه شش هزار رعد و برق ایجاد می‌شود.

حافظه ماهی‌های قرمز فقط حدود سه ثانیه است. برای همین وقتی آن‌ها را از رودخانه‌ها و برکه‌ها می‌گیرند و در تنگ آب می‌اندازند، چیزی از گذشته یادشان نیست و زیاد غصه نمی‌خورند!

پرنده‌ها نمی‌توانند در فضا زنده بمانند. چون برای بلعیدن غذا به نیروی جاذبه نیاز دارند!

به خاطر نبودن جاذبه، اشک فضانوردان سرازیر نمی‌شود و هرچه گریه کنند جلوی چشم‌شان قلمبه می‌شود!

تعداد حشرات روی زمین دویست میلیون برابر انسان‌هاست.

اگر ماهی قرمز را مدتی در اتاق تاریک بگذارید، رنگ آن کم‌کم سفید می‌شود.



اگر باک بنزین یک هواپیمای مسافربری را به یک خودروی معمولی اختصاص دهیم، با این مقدار سوخت می‌تواند چهار بار دور کره زمین بگردد!

کانادا در زبان سرخ‌پوست‌ها به معنی «دهکده بزرگ» است.

کشور آمریکا پنج درصد از جمعیت جهان و ۲۵ درصد از زندانیان دنیا را در خود جای داده است!



تصویرگر: محسن میرزایی

می‌دانستی؟



صدای زنگ بابا بود. منتظرش بودم. دویدم و در را باز کردم. بابا خسته و گرمزده و خیس عرق آمد تو. آب دهانم را قورت دادم و گفتم: «سلام بابا خسته نباشی!» بابا با تعجب نگاهم کرد. کیفش را گوشه‌ای انداخت و گفت: «چه عجب! یه بار سلامو به اختیار خودت تحویل مون دادی. تا دیروز که هر وقت می‌اومدیم خونه پای کامپیوتر بازی می‌کردی و باید به زور داغ و درفش سلام از دهنه بیرون می‌کشیدیم.» بابا کتش را درآورد و لم داد روی مبل. مامان آمد و سلام داد.

- چته مرد؟! چرا این قدر کوفته‌ای؟
- نگو که از خستگی دارم می‌میرم. کاش که ماشین برده بودم. این کارهای اداری واقعاً رُس آدمو می‌کشند. شربت خاکشیری را که برای بابا درست کرده بودم از یخچال درآوردم و بردم پیشش:

همسایه‌ها پیدا می‌شه.»

تا راضی کردن بابا و مامان هنوز خیلی مانده بود. باید بازهم تلاش می‌کردم. داد زدم: «مامان نون نمی‌خواهی؟»
- نه عزیزم! بابات دیروز کلی نون گرفته آورده.
رفتم سراغ کفش‌های بابا. واکس را برداشتم و شروع کردم به واکس زدن کفش‌های خاکی بابا. بابا می‌خواست برود دست‌شویی مرا دید.
- جل‌الخالق! خدایا به دادمون برس! نکنه مخ این بچه تاب برداشته؟

کفش‌ها را واکس زدم دیدم مامان مشغول کشیدن ناهار است. تند دویدم توی آشپزخانه و وسایل ناهار را آوردم و میز را چیدم. وقتی رفتم پارچ آب را هم بیاورم به مامان گفتم: «مامان شما برو بشین. از صبح تا حالا کار کردی خسته شدی. من ناهار رو می‌یارم بعدش هم جمع می‌کنم.» دهان مامان از تعجب باز ماند.

- بچه‌جون تو این حرف‌های گنده گنده رو از کجا یاد گرفتی؟ تا حالا از این چیزها از تو نشنیده بودم. موقع ناهار باید به زور می‌آوردیمت سر میز غذا!
از طعنه‌های مامان و بابا حوصله‌ام سر رفت. می‌ترسیدم همه چیز را بفهمند. با اعتراض گفتم: «اگه ناراحتی وسایل ناهار رو برگردونم توی آشپزخانه. اون وقت خودت دوباره اونارو بردار ببر روی میز بچین.»

مامان چیزی نگفت. ناهار را که خوردیم، ظرف‌ها را جمع کردم بردم توی آشپزخانه. آستین‌هایم را بالا زدم و شروع کردم به شستن ظرف‌ها. بعد هم خانه را مرتب کردم. لباس‌های شسته را آوردم و اتو زدم. کتابخانه بابا را منظم



سید سعید هاشمی

تصویرگر: حمیدرضا مصیبی

- بابا بفر مایید.
بابا نگاهی به من کرد. از نگاهش معلوم بود که دارد شاخ درمی‌آورد. بعد نگاهی به مامان انداخت. جوری نگاه کرد که یعنی «این بچه چشه؟» و بعد لیوان شربت را از دستم گرفت. دویدم رفتم توی اتاقم. صدای بابا را شنیدم که به مامان می‌گفت: «این بچه سالمه؟ خیلی پاستوریزه شده.»
- چه می‌دونم والله! لابد دسته‌گلی، چیزی به آب داده حالا می‌خواد این جوری دلبری کنه.
وای! از دست این مامان! همه‌چیز را می‌فهمد. معلوم نیست چه جوری فهمید که من دسته گل به آب دادم.
بابا شربت‌ش را با صدای هورت بالا کشید و گفت: «خدا به دادمون برسه. نکنه زده شیشه‌ای چیزی شکسته. الان سروکله

فهمید که فعلاً جای این حرف‌ها نیست. ادامه داد: «منتها هر وقت اشتباهی انجام دادی باید سریع بیایی و معذرت خواهی کنی. الان هم من می‌دونم که تو کار اشتباهی انجام دادی. ولی عیبی نداره. همین که خودت متوجه شدی که اشتباه کردی برای ما ارزش داره. دیگه نمی‌خواد کار کنی. خسته شدی. برو به کم استراحت کن بعدش هم برو سراغ درّست. فقط بگو بینم اشتباهت چی بود.»

همان‌طور که مثل بچهٔ آدم سرم پایین بود گفتم: «را... راستش...»

بابا من و من مرا که دید گفت: «نترس پسرم! راحت باش.»

بعد دستی به سرم کشید و صورتم را بوسید. یک اسکناس نو هم در آورد و گذاشت کف دستم: «اینم برای این که هم ترست بریزه و هم خستگی کار کردنت دربره. نترس باباجون. پدر و پسر باید با هم راحت باشند. بگو.»

با این حرف‌های بابا کمی روحیه گرفتم. نفس عمیقی کشیدم و گفتم: «راستش امروز شما ماشینو نبردین. شیطون گولم زد و من سوئیچ ماشینو صبح یواشکی از جیبتون برداشتم و بعد از رفتن شما با دوستم رضا سوارش شدیم. روشنش کردیم و رفتیم توی خیابون. بعد هم نزدیک میدون تنونستیم کنترلش کنیم. ماشین رفت تو حوض وسط میدون. ما هم تنونستیم درش بیاریم. خودمون اومدیم خونه ولی ماشین توی حوض وسط میدون موند.»

چشم‌های بابا گرد شد. از جا بلند شد. آب دهانش را محکم و باصدا قورت داد. با غیظ گفت: «شما چه غلطی کردید؟!» دست برد به کمر بندش. با وحشت از جا بلند شدم. به پشت سرم نگاه کردم تا از مامان کمک بگیرم. اما نبود. توی آشپزخانه را نگاه کردم. مامان غش کرده بود و افتاده بود کف آشپزخانه. بابا کمر بندش را بیرون کشید. همهٔ نیرویم را جمع کردم توی پاهایم و شروع کردم به دویدن. بابا هم دوید دنبالم: «برگرد این‌جا بینم! اون اسکناسو رد کن بیادا!»

دویدم به طرف راه‌پله‌ها. خوب شد که در حیاط را قبلاً باز گذاشته بودم!

چیدم. ویتترین ظرف‌ها را گردگیری کردم. دیگه داشتم از نفس می‌افزادم. با خودم گفتم: «خدا کند این همه کار و خستگی در بابا و مامان تأثیر گذاشته باشد.» نگاهی به مامان و بابا انداختم. بابا روی مبل لم داده بود و داشت روزنامه می‌خواند. مامان هم توی آشپزخانه ظرف‌های خشک شده را سر جای‌شان می‌چید. مامان نگاهش به من افتاد. احساس کردم با دیدن خستگی و عرق و نفس نفس زدن من دلش به حالم سوخت. کمی قیافه‌ام را مظلوم کردم تا دلش بیشتر به رحم بیاید. دوباره مشغول کارم شدم اما زیرچشمی حواسم به مامان بود. مامان آرام بابا را صدا زد و گفت: «منوچهر»

بابا نالید: «چیه؟»

مامان همان‌طور زیرلب مثلاً طوری که من نشنوم به بابا گفتم: «طفلك بچه‌ام خودشو كشت. ببین تو كه اونو می‌شناسی. حتماً به دسته گلی به آب داده. می‌خواد این‌جوری به کار کنه كه ما عصبانی نشیم.»

بابا باز نالید: «خب می‌گی چه کار کنم؟»

- دلت به حالش نمی‌سوزه؟ طفلك نا براش نمونده. صداس كن پیش خودت. ببین دسته گلش چی بوده. به كم نصیحتش كن. بعد هم ماچش كن بگو بخشیدمت. تمومش كن بره.

- یعنی دسته گلش چیه؟

- چه می‌دونم. یا شیشه‌ای شكسته یا ظرفی خرد کرده. یا پولی گم کرده. فوقش نمره امتحانشو كم گرفته. پاشو منوچهر جون. گناه داره طفلك.

توی دلم داشتم برای مامان کف می‌زدم. واقعاً که در پختن بابا استاد بود. خودم را بیشتر در حال کار و تلاش نشان دادم. بابا صدایم کرد:

- پوریا بیا بینم.

خودم را لوس کردم.

- بله بابا؟! چه کار داری؟ بذار گردگیری این طبقه رو هم تموم کنم، الان میام!

- پاشو بیا باباجون! بیا پیشم کارت دارم.

رفتم پیش بابا و خیلی باادب کنارش نشستم. بابا به مامان گفتم: «می‌بینی؟ پسرم چه قدر مؤدب شده. تا صداس کردم اومد. قبلا هر وقت کارش داشتم اول باید صداس می‌کردم بعد هم خودم با چماق می‌رفتم می‌آوردمش.»

مامان از آشپزخانه چشمکی به بابا زد که مثلاً من ندیدم. بابا گفتم: «ببین پسرم آدم هر وقت اشتباهی می‌کنه باید راستشو بگه. بشر جای‌الخطاست. عیبی نداره. من هم اشتباه می‌کنم. مادرت هم اشتباه می‌کنه.»

مامان فوری گفت: «البته من کمتر از بابات اشتباه می‌کنم.» بابا خواست چیزی به مامان بگوید اما زود به‌خودش آمد و



به کوشش: غلامرضا بکتاش

شعرانه حظ‌های

به جای غنچه‌ها برف

زمین برف، هوا برف
در آسمان رها برف
چکیده دانه دانه
به شهر و روستا، برف

سپید و پاک و روشن
نشسته هر کجا، برف

به رنگ نقره کرده
تمام کوچه را برف

شکفته روی شاخه
به جای غنچه‌ها برف

ببار باز از ابر
بیا به سوی ما برف

زمین برف، هوا برف
در آسمان، رها برف

بابک نیک‌طلب

نوشتن به انسان آرامش می‌دهد، اما
چرا گاهی اوقات زنگ انشاء ما را اذیت
می‌کند؟
راستش را بخواهید فکر می‌کنم
علتش این باشد که به اجبار می‌نویسیم
و هر چیزی که به اجبار باشد و از روی
انگیزه و علاقه نباشد حتماً ما را اذیت
خواهد کرد. نوشتن باید امری درونی
شود. خودت به کشف رسیده باشی.
هر کلمه‌ای را که درست استفاده کنی،
ذوقش را منعکس نمایی. تا چنین نشود
نوشتن آزاردهنده است، چه نوشتن مهم
نیست چگونه نوشتن مهم است.

تا خاطرات خود را ثبت نکنید اثری
از شما نمی‌ماند. تنها چیزی که می‌ماند
همان چیزی است که آن را نوشته‌اید و
ثبت کرده‌اید.
پس یادتان باشد
اولاً با علاقه و انگیزه سراغ نوشتن
بروید.
ثانیاً اگر علاقه‌مند شدید
ریزه‌کاری‌های آن را با مطالعه یاد
بگیرید.
انشاءالله که نوشتن به شما کمک کند
استعدادتان شکوفا شود.
به امید آن روز



خانه‌ها غم دارند

توی این شهر بزرگ
خانه‌ها غم دارند
دل پر از احساسی
مثل آدم دارند

دل‌شان می‌گیرد
شهر خاکستری است
رنگ‌ها گم شده‌اند
آسمان بستری است

دوده‌ها کرده سیاه
دست‌شان صورت‌شان
زشت و اخمو شده است
خانه‌ها حالت‌شان

گل بکاریم و درخت
خانه‌ها منتظرند
تا از این زیبایی
همه لذت ببرند

سعیده موسوی‌زاده

ساز باران

ساز باران کوک است
طبل چشمه پر کار
زده آهنگ جدید
شاپرک با یک تار

جیر جیرک خوانده
با صدایی خش‌دار
شعر آن را گفته
حسی و زیبا، سار

خبر کار جدید
کرده غوغا برپا
جیر جیرک داده
به پرستو امضا

ته این باغ بزرگ
کلبه موسیقی است
ساز باران کوک است
خبری دیگر نیست

نوشین نوری

اولین پیامبر

در میان باغ ما
آب و خاک و دانه بود

دومین پیامبر
در میان باغ ما
حضرت جوانه بود

آخرین پیامبر
در میان باغ ما
فکر می‌کنید کیست

آخرین پیامبر
در میان باغ ما
یک گل محمدی‌ست

غلامرضا بکتاش



پرچم

در پرچم هند رنگ زعفرانی نماد شجاعت، دلیری و فداکاری، رنگ سفید نماد حقیقت و سبز نماد ایمان، جوان‌مردی و حاصل‌خیزی است. در وسط پرچم چرخ میله‌دار نخریسی به رنگ سورمه‌ای وجود دارد که آن را «دهار ماچاکرا» می‌گویند. این چرخ در گذشته‌های دور نماد «قانون» به شمار می‌رفت.

هند و هندوانه!

کلمه «هند» از نام «رود سند» گرفته شده است. رود سند را «ایندو» یا «سیندهو» هم می‌نامند. هزاران سال قبل از آن که انگلیسی‌ها این سرزمین را «ایندیا» بنامند، ایرانیان از لغت «سیندهو» کلمه‌ی «هندو» را ساختند و این سرزمین را «هندوستان»

(سرزمین هندوها) نامیدند. در فارسی باستان

هند به معنای مرطوب و آب‌دار است؛ پس

هند یعنی، سرزمین پر آب و هندوانه یعنی،

میوه‌آب‌دار.

برخی به علت دیدنی‌های بسیار، هند

را «کشور عجایب» می‌نامند و برخی به

خاطر فراوانی نژادها و تنوع مذاهب، آن

را «کشور ۷۲ ملت» نامیده‌اند.

آب و هوای متنوع

سرزمین هند را به خاطر

بزرگی‌اش «شبه قاره» می‌گویند. به

دلیل وجود رشته‌کوه‌های «همالیا»

در شمال هند، در بخش‌های وسیعی

از این کشور همواره باران می‌بارد

و هوا معتدل است و جنگل‌های

فراوانی دارد. قلّه «کانچنجونگا» در

رشته کوه همالیا، با ارتفاع ۸۵۶۸

متر، سومین قلّه مرتفع جهان است!

سرزمین عجایب!

روح بزرگ هند

گاندی عاشق کمک به انسان‌ها بود. یک بار هنگام سوار شدن بر قطار، یک لنگه کفش از پایش افتاد. پیروانش خواستند کفش را بردارند، اما گاندی لنگه‌ی دیگر را هم بر روی زمین انداخت و گفت: «این یک لنگه به درد هیچ‌کس نمی‌خورد، اما اگر هر دو لنگه در کنار هم باشند، شاید نیازمندی بخواهد از آن استفاده کند!» مهاتما با «اسراف کردن» مخالف بود. مدادهایش را به قدری استفاده می‌کرد که در دست جا نمی‌گرفتند.

سرانجام با تلاش‌های او کشور هند در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶ش) استقلال یافت.

حدود هفتاد سال قبل، «گاندی» مبارزه علیه استعمار انگلیس را آغاز کرد. مردم هند او را «مهاتما» (روح بزرگ) لقب داده بودند. گاندی تمام نژادها و مذاهب هندی را با هم متحد کرد و اعتقاد داشت برای مبارزه با دشمنان انگلیسی، باید با آن‌ها مبارزه اقتصادی کرد. از این رو لباس‌ها و کت و شلوار انگلیسی خود را از تن در آورد و با دوک نخریسی پارچه‌ای بافت و تن خود را با آن پوشاند، زیرا می‌خواست هندیان به جای استفاده از کالای وارداتی، از ساخته‌های دست خود استفاده کنند.

هند و استعمار

اروپایی‌ها تا مدت‌ها فکر می‌کردند که قاره آمریکا همان «هند» است و از این رو سرخ‌پوستان را «هندی» می‌نامیدند. به همین خاطر وقتی متوجه اشتباه خود شدند، هند واقعی را «هند شرقی» نامیدند. پرتغالی‌ها در سال ۱۵۱۰ میلادی با توپ و تفنگ در یکی از بندرهای هند به نام «گوآ» پیاده شدند و مدت‌ها بر هندیان فرمان راندند. سپس انگلیسی‌ها حدود دویست سال به غارت منابع طبیعی این کشور مشغول بودند.

جشن رنگ‌ها

در اواخر زمستان و برای استقبال از بهار جشن بزرگ هندوها شروع می‌شود و سه تا شانزده روز ادامه می‌یابد. نام این جشن «هولی» (سوختن) است. به باور آن‌ها با پاشیدن رنگ به روی یکدیگر دشمن خدا می‌سوزد و این رنگ‌افشانی نشانه غلبه نیکی بر بدی است.



به دلیل تنوع نژادی، ۲۲ زبان به عنوان زبان‌های رسمی ایالت‌های مختلف این کشور انتخاب شده‌اند. اگر مجموع لهجه‌های

مختلف و زبان‌های غیررسمی هندی

را حساب کنیم، تعداد زبان‌ها به ۱۲۲

می‌رسد! واحد پول هند «روپیه» است.

رودهای فراوانی در هند جریان دارند؛

ایندوس، کریشنا، یامونا، نارمادا،

گنگ و برهما پوترا. به همین دلیل

هند بزرگ‌ترین تولیدکننده ماهی در

جهان است. هند منابع طبیعی فراوانی

دارد. از نفت و زغال‌سنگ و آهن گرفته

تا الماس و گاز و آهنک. حیات جانوری هند

نیز بی‌مانند است. از شیر و ببر گرفته تا فیل

و کرگدن و از انواع پرندگان گرفته

تا نمونه‌های مختلف

خرزندگان.



هند امروز



هند هفتمین کشور بزرگ جهان و تقریباً دو برابر ایران است. یک میلیارد و ۱۷۷ میلیون نفر جمعیت دارد و پس از چین به عنوان دومین کشور پرجمعیت جهان به شمار می‌رود.

در هند بالاترین مقام اجرایی «نخست وزیر» است و هر حزبی که در انتخابات بیشترین رأی را کسب کند، نخست وزیر را تعیین می‌کند. کشور هند از ۲۸ استان تشکیل شده و حداقل سن رأی‌دهندگان هجده سال است. در هند بیشتر از ۶۲ هزار روزنامه و نشریه چاپ می‌شود و ۱۴۰ شبکه تلویزیونی در آن فعال است.

راه آهن هند با حدود یک میلیون و شش صد هزار کارمند و شصت و چهار هزار کیلومتر طول، یکی از بزرگترین شرکت‌های جهان است.



آزمایش رنگ به رنگ

سپیده فتحی

عکاس: علی خوش جام



وسایل لازم:

چند برگ روزنامه باطله یا دستمال کاغذی
ظرف یکبار مصرف
مقداری آب
چسب چوب
خلال دندان یا نی نوشابه
مواد رنگ آمیزی، مثل گواش، اکولین (جوهر رنگی)، بودرهای رنگی
قلم‌مو
اسپری براق کننده
نخ قلاب‌باقی، کاموا، نخ کنفی یا نخ نامرئی

گاهی دلمان می‌خواهد برخی وسایل محیط زندگی‌مان را خودمان بسازیم و با هر بار دیدن آن‌ها احساس غرور و توان‌مندی کنیم. ساخت آویزهای رنگی نیز فرصت خوبی برای تجربهٔ چنین احساسی است. برای ساختن آویز از وسایل سادهٔ زیر می‌توان استفاده کرد:

- ۱ روزنامه باطله یا دستمال کاغذی‌ها را در ظرف آبی بریزید و آن قدر با دست ورز دهید تا خمیری صاف و یکنواخت به دست آید.
- ۲ آب این خمیر کاغذی را با فشردن آن خارج کنید.
- ۳ به ازای هر چهار قاشق خمیر کاغذ، یک قاشق چوب اضافه کنید تا چسبندگی لازم برای کار ایجاد شود.
- ۴ دست خود را با آب مرطوب کنید تا خمیر به دستتان نچسبد.
- ۵ خمیر را به شکل مهره‌های کوچک گرد، مربع، استوانه، مستطیل یا هر فرم دلخواه دیگر در آورید و سپس با خلال دندان یا نی نوشابه سوراخی برای رد کردن نخ، در مهره‌ها به وجود آورید.
- ۶ می‌توانید نی نوشابه را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و آن‌ها را در سوراخ مهره‌ها بگذارید.

- ۷ مهره‌ها را در ظرفی بچینید. قبلاً کف آن را با نایلون بپوشانید تا به ظرف نچسبد.
- ۸ برای رنگ آمیزی آویز می‌توانید قبل از درست کردن مهره‌ها رنگ را در خمیر بریزید یا پس از خشک شدن مهره‌ها آن‌ها را رنگ کنید.
- ۹ مهره‌های آماده شده را نخ کنید.
- ۱۰ با اسپری براق کننده یا چسب چوب رقیق (شُل) شده مهره‌ها را براق کنید.
- ۱۱ از این مهره‌ها می‌توان در قاب آئینه، پرده‌های رنگی، زیورآلات، اجسام تزئینی و... استفاده کرد.
- ۱۲ به این نمونه‌ها توجه کنید و کارهای جدیدی را خلق کنید و عکس آثارتان را برای ما به نشانی دفتر مجله بفرستید.

با ساخت
آویزهای رنگی،
اتاق خود را زیباتر
کنیم



از جنس مردی بهار

جمشید رضائی



پهلوان یا قهرمان؟

حتماً قهرمانان بسیاری را می‌شناسید که در یک رشته ورزشی صاحب مقام و عنوان باشند، اما پهلوان کسی است که ضمن داشتن بدنی قوی و سالم، اخلاقی پسندیده داشته باشد. پهلوانان همیشه صفاتی چون راست‌گویی، وفاداری، خداترسی، ظلم‌ستیزی، کمک‌به‌دیگران، جوانمردی و گذشت را به همراه دارند. پس هر قهرمانی لزوماً پهلوان نیست. این‌ها را گفتیم تا مقدمه‌ای باشد برای آشنایی با فرازهایی از زندگی جهان پهلوان غلامرضا تختی.

درخت پر بار

این جمله را زیاد شنیده‌اید که درخت هر چه پر بارتر باشد، سر به زیرتر است. این ضرب‌المثل در مورد کسانی گفته می‌شود که بعد از رسیدن به مقام کمی مغرور شده‌اند.

هم‌دوره‌ای‌های جهان پهلوان تختی می‌گویند یک‌بار در خیابان با ماشینش تصادف کرد و اتومبیل طرف مقابل کمی

خسارت دید. راننده اتومبیل شروع کرد به بدو بیراه گفتن و او را تهدید به کتک کرد. تختی از او عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت هر چه خسارت باشد پرداخت می‌کنم. اما مرد اصلاً کوتاه نمی‌آمد. بعد از چند دقیقه مردم جمع شدند صدای «آقای تختی چه شده» از هر طرف به گوش می‌رسید. مرد که تازه تختی را شناخته بود، از او عذرخواهی کرد و خواست دستش را ببوسد ولی تختی مانع شد. با شرمندگی می‌گفت: «این مرد می‌توانست طوری مرا به زمین بزند که از جایم بلند نشوم.»

مجبور شد شکست دهد!

مهدی یعقوبی، نایب قهرمان سال ۱۹۵۱ جهان می‌گوید: «سال‌های زیادی در اردوهای تیم

ملی هم‌سفر بودیم. در مسابقات صوفیه بلغارستان قرار بود تختی با کشتی‌گیری از این کشور مبارزه کند. حریف که قهرمان جهان بود قبل از مسابقه با مترجم پیش تختی آمد و گفت، اگر تو را شکست دهم صاحب‌خانه خواهیم شد. تختی به من گفت می‌خواهم ببازم تا او صاحب‌خانه شود! من هم این موضوع را به مربی، حبیب‌الله بلور، گفتم. مربی تختی را صدا کرد و در این باره با او حرف زد و تختی مجبور شد حریفش را شکست دهد. بعد از مسابقه با ناراحتی آمد پیش من و گفت: «تو آدم خوبی نیستی که رازم را فاش کردی.» بعد با چشم‌گریان ادامه داد: «من هم جوانمرد نیستم، حریفم را زمین زدم تا

علا رضا سگک
۱۹/۱۰/۸۶

اگر می‌خواهید از تختی بیشتر بدانید، کتاب «تختی» نوشته خسرو باباخانی را بخوانید!



پی‌نوشت

۱. تختی، خسرو باباخانی، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۷۸ (تلفن: ۰۲۱ ۸۸۸۰۰۳۲۴-۹)

صاحب‌خانه نشود!»

بعد از آن، یک‌سال با من حرف نزد.» تختی در زندگی ورزشی‌اش هرگز اعتراض نمی‌کرد. حتی در مواقعی که آشکارا نسبت به او حق‌کشی می‌شد، هرگز به هیچ داور توهین نمی‌کرد و هرگز اخطار نگرفت. غلامرضا هیچ حریفی را کوچک نمی‌شمرد و آن‌ها را تحقیر نمی‌کرد. اگر حریف مصدوم بود، هرگز از این موضوع سوءاستفاده نمی‌کرد.

روزی که کولایف، حریف روسی، انگشت‌اش آسیب دیده بود، تختی در مدت مسابقه یک‌بار هم به دست مجروح او فشار نیاورد.

قضاوت حریف

سیراکف که این عمل جوانمردانه را از غلامرضا دیده بود، منتظر داور نشد و دست تختی را به عنوان برنده بلند کرد. زندگی تختی آکنده از این پهلوانی‌هاست و با این‌که ۴۳ سال از غروب آن بزرگ‌مرد می‌گذرد، مثل گل‌های بهاری همیشه محبوب قلب‌هاست.

تختی و پتکوف سیراکف از بلغارستان به دور نهایی رسیده بودند، حریف بسیار

نان گردو



طاهره ابراهیمی

شیوه تهیه:

زرده تخم مرغها را از سفیده جدا می کنیم و با پودر قند خوب هم می زنیم تا رنگ آن سفید شود. سپس وانیل و بکینگ پودر را به آن اضافه می کنیم و خوب هم می زنیم. گردوی خرد شده را هم به مواد اضافه می کنیم و به آرامی با قاشق هم می زنیم تا مخلوط شود. و مخلوط ما باید سفت شود از این رو گردو را به اندازه لازم اضافه می کنیم نسبت به بزرگی و کوچکی زرده تخم مرغها مقدار گردو متفاوت است.

حالا کاغذ روغنی را داخل سینی فر یا سینی معمولی می گذاریم و با قاشق مرباخوری و با فاصله روی کاغذ می ریزیم طوری که به هم نچسبند.

حرارت فر را ملایم می کنیم و سینی را در طبقه وسط قرار می دهیم. ده تا پانزده دقیقه طول می کشد تا نان گردویی ها کاملاً بپزند و خشک شوند. این شیرینی را روی حرارت خیلی ملایم گاز یا چراغ سه فیتله ای هم می شود درست کرد.

مواد لازم:

زرده تخم مرغ: ۶ عدد

پودر قند: ۱ لیوان

مغز گردوی خرد شده: ۲ یا ۲/۵ لیوان

وانیل: $\frac{1}{4}$ قاشق چای خوری (به دلخواه)

بکینگ پودر: ۱ قاشق چای خوری (به دلخواه)

کاغذ روغنی: چند ورق



یک بستنی و پنج زبان

نویسنده: سیدعباس ترین

تصویرگر: محمدرضا دوست محمدی

ناشر: نشر قو (تلفن: ۸۸۸۹۹۶۸۰ - ۰۲۱)

چاپ اول: ۱۳۸۸

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال



«یک بستنی و پنج زبان» مجموعه شعر طنزی است از سیدعباس ترین که با نگاهی متفاوت به دنیای پیرامون خود، لحظه‌هایی شاد و آمیخته با تفکر را به خواننده هدیه می‌کند.

بچه مثبت، خارج از ریل بیداری، زیر دوش ترس، کتری بی‌بخار، نامه‌های تاریخی، لبخندهای چرخ شده، و ... از جمله اشعار این مجموعه‌اند. شعر «خارج از ریل بیداری» را می‌خوانیم:

همه اهل خانه، بیدارند

من ولی توی خواب خرگوشی

خواب، خواب، آه! خواب خوب و عزیز

فرصت کوچک فراموشی

بگذارد خواب باشم، خواب

نان و شیر و عسل نمی‌خواهم

در همین لحظه، گرم خوردن نور

توی یک قهوه‌خانه در ماهم

بعد هم با ستاره‌های فرضی

قصه رفتن به یک سفر دارم

در حدود چهار ثانیه بعد

توی بلژیک، یک پرستارم

می‌شود مثل بادبادک‌ها

صاحب دم شوم، هوا بروم

می‌توانم قطار باشم و بعد

خارج از ریل، هر کجا بروم

روی یک ساختمان صد طبقه

پیش یک شیر، توی آفریقا

بال در بال یک هواپیما

به تمام جزایر دنیا

راستی! توی شهر بیداری

ساعت الان دقیقه‌ای چند است؟

این سو از هر کسی که می‌پرسم

قیمتش نیم متر لبخند است!

کتابخانه نوجوان



نوروز

نویسندگان: اعظم محبوبی، فرمهر منجری

تصویرگر: مانلی منوچهری

ناشر: دفتر پژوهش‌های فرهنگی (تلفن: ۶۶۴۱۷۵۳۲ - ۰۲۱)

چاپ اول: ۱۳۸۸

قیمت: ۲۹۰۰۰ ریال

از زمان‌های دور، مردم ایران به مناسبت‌های مختلف جشن‌هایی را برگزار می‌کردند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، عید نوروز؛ یعنی نخستین روز از نخستین ماه سال شمسی است و پیشینه آن به حدود پنج هزار سال قبل می‌رسد. این جشن که از طولانی‌ترین جشن ایرانیان به‌شمار می‌آید، مجموعه‌ای از مراسم و سنت‌ها را به همراه دارد و نماد راندن سرما از شهرها و روستاهاست. در «نوروز» که اولین کتاب از مجموعه «ایران من» است با آیین‌های نوروزی، نظیر بیک‌های نوروزی، نوروزی‌خوانی، میر نوروزی، کوسه برنشین، آتش‌افروزها، حاجی‌فیروز، سبزه سبز کردن، خانه‌تکانی، خرید عید و... آشنا می‌شویم. هم‌چنین مطالبی دربارهٔ تحویل سال و آداب بعد از آن می‌خوانیم:

«یکی از مقدمات آداب نوروزی سبزه سبز کردن است... معمولاً مردم سبزه‌ها را تا روز سیزده‌بدر نگه می‌دارند. در گذشته چون بیشتر مردم کشاورز بودند، رسم بود روی دوازده استوانه یا دوازده ظرف، دانهٔ دوازده گیاه را می‌کاشتند و هر کدام بهتر سبز می‌شد و رشد خوبی داشت می‌گفتند آن سال محصول آن گیاه بهتر خواهد بود و بیشتر زمین‌های خود را از آن گیاه می‌کاشتند...»



سرگرمی

فقط باهوش‌ها بخوانند!

پاسخ‌ها را
در شماره بعد
ببینید

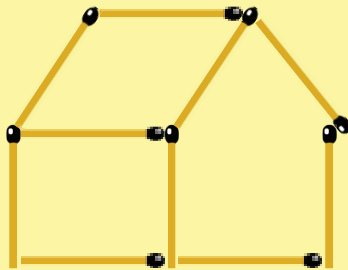


۱. معماهای قرآنی

۱. کدام سوره قرآن بدون «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» شروع می‌شود؟
۲. کدام سوره قرآن، دو تا «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» دارد؟
۳. کلمه وسط قرآن کدام است و در چه سوره‌ای آمده است؟

- ۴- از واژه‌های ردیف دوم، کدام یک را با ذکر دلیل، به جای علامت سؤال در ردیف اول باید گذاشت؟
مد - کار - علوم - سموم - کاردار - ؟
«شکر - کوتاه - استقلال - قایقران - سهام‌دار - سلام»

- ۵- ده تا چوب کبریت بردار. با آن‌ها خانه‌ای مانند شکل زیر درست کن:



آیا می‌توانی با جابه‌جا کردن دو چوب کبریت جهت قرار گرفتن این خانه را عوض کنی؟

- ۶- مبلغ ۱۰۰,۰۰۰ تومان داریم، می‌خواهیم با آن ۱۰۰ پرنده بخریم. اگر بهای هر گنجشک ۱۰۰ تومان، بهای هر مرغ ۵۰۰۰ تومان و بهای هر کبوتر ۲۰۰۰ تومان باشد، از هر کدام چند عدد می‌توانیم بخریم؟

- ۲- مردی روزی دو بار از کوچه‌ای که در آن ده درخت وجود دارد، می‌گذرد. اگر او یک ماه تمام از این کوچه عبور کند، جمعاً چند درخت را در آن‌جا خواهد دید؟

- ۳- در هر سطر با قراردادن علامت‌های +، -، ×، ÷ بین رقم‌های ۶ تساوی را کامل کنید

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|----|
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | = | ۵ |
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | = | ۶ |
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | = | ۸ |
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | = | ۳۰ |
| ۶ | ۶ | ۶ | ۶ | = | ۴۸ |

پاسخ سرگرمی‌های بهمن ماه ۱۳۸۹

۱. معماهای قرآنی:

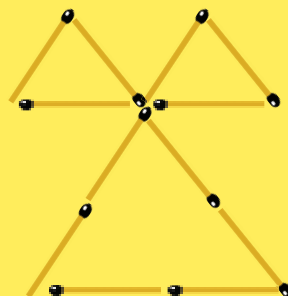
الف. سوره یس (یاسین)

ب. سوره الرحمن

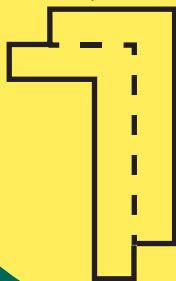
ج. نحل (زنبور عسل) - نمل (مورچه) - فیل - بقره (گاو) - عنکبوت

۲. ۶۴ قسمت

۳.



۴. پروین ۵۰۰ تومان و منوچهر ۷۰۰ تومان داشتند.
۵. تنها به صورت شکل زیر قابل تقسیم است:



۶.

$$۴+۴-(۴:۴)=۷$$

$$(۴\times۴)+۴+۴=۲۴$$

$$(۴\times۴)\times۴-۴=۲۸$$

$$(۴\times۴)+(۴\times۴)=۳۲$$

$$(۴+۴+۴)\times۴=۴۸$$

جدول

طراح: محمد عزیزی پور

| مناسبت ۲۹ اسفند | مخلف زره پوشیده | بخشنده کشیش مؤنث | فلسفه درخشان | ضمیر جمع جاری | تزییر و دورویی | مناسبت ربیع الاول هفدهم |
|-----------------------------------|----------------------------------|----------------------------|------------------------|--------------------------------|---------------------|-------------------------------|
| | | | | | معلم مدرسه | |
| مناسبت ۱۵ اسفند طلا | روزها معبد مسلمانان | | | سرزمین بیماری سگ | | |
| | | بتان کار بلد | | | مخترع تلفن ترسو | |
| سروصدا پلیتخت پرغال | | | پیامبران بعضی وقتها | | | |
| | جهادکننده اولین شاه ساسانی | | | از رنگها کمک | | |
| عدد ماه مسرور | | آزاد شد دست کشیدن | | | ماه باریک | |
| | دل وارونه سنگی گران بها | | کشنده بی صدا | خدایی ضروری | | |
| ماه کامل هم نشین | | زینت نوعی پوشش گیلهی | | | نقی عرب قوم مغول | |
| مادهای در گندم دوست | | | یتیمان ناچیز | | | |
| | | پرحرف مقام و منزلت | | رودی در اروپا تکرار حرفی | | |
| رئیس جمهور سابق آمریکا مکان | | | از اصول دین دوستان | | نام گلی زیبا | |
| | شک داشتن از مزهها | | | بلندمرتبه جمع ماده | | |
| | | انباشته شدن دارو | | واحد شمارش دام آواز | | |
| سلاح مار شهر زیتون | | | زبان گنجشک پهن نشده | | قلب مادر عرب | |
| | | | | | | |
| از مواد انفجاری جد | | ویران شدن | کاخ خشایار شاه | | | رشد نوجوان |

پس از حل جدول، حروف مربعهای شماره دار را به ترتیب بنویسید تا رمز جدول به دست آید.
رمز جدول شماره قبل: ورزش نشاط تندرستی



فومن

بهشت اندیشه‌ها

سپیده فتحی
عکس: علی خوش جام

از مشاهیر این شهر، می‌توان آیت‌الله بهجت فومنی، کیومرث صابری فومنی (گل آقا)، میرزا کوچک خان جنگلی و شاعر معروف فومن، شیون فومنی را نام برد.



فومن گیلان که در قدیم فومن نامیده می‌شد، حاصل‌ترکیب دو کلمه «پوش + من» است که اولی به معنی پناه‌گاه و دومی به معنی اندیشیدن و شناخت است. بنابراین فومن یعنی جای امنی برای تفکر و اندیشیدن. این دیار با صفا در دامنه البرز مثل قطعه‌ای از بهشت، بیش از هزار سال است که آرامشی بی‌نظیر به مردمان خود هدیه داده و زادگاه انسان‌هایی خلاق، اندیشمند و شجاع بوده است. شهرت فومن در کشاورزی، بیشتر به خاطر برنج، چای و پرورش کرم ابریشم است.

ماسوله فومن، شهر هزاران ساله‌ای است که شهرت جهانی دارد و از نظر گردشگری دارای اهمیت ویژه‌ای است، زیرا به صورت پلکانی بنا شده و بام هر خانه، حیاط خانه دیگری است.



قلعه رودخان
در ۲۵ کیلومتری فومن، هزار پله که بالا بروی، قلعه باشکوه می‌بینی که بنای آن را به دوره ساسانیان نسبت می‌دهند و با مساحتی حدود دو هکتار مدت‌ها مرکز فرماندهی و سلطنت حکمرانان دوره‌های مختلف تاریخی بوده است. این قلعه که در دوره سلجوقیان بازسازی شده، ۴۴ برج و بارو به ارتفاع بیش از ده متر دارد و مورد استفاده میرزا کوچک خان و یارانش نیز بوده است.



کفش چموش از همان نوعی است که میرزا کوچک خان جنگلی و یاران اش می پوشیدند.



دختران فومنی با لباس محلی و عروسک های دست سازشان



در کوچه پس کوچه های این شهر، هنوز عطر کلوچه های مشهور فومنی می پیچد.



قلعه رودخان

دل به دل راه دارد!



- بخشی از زندگی ما ساخته خودمان است و بخشی ساخته دوستانی که انتخاب می کنیم.
- دوستان سه دسته اند: بعضی ملال غذا نیاز هر روزند، بعضی ملال دارو گاهی لازم اند و بعضی ملال بیماری اند، باید از دست شان خلاص شد.
- برای یافتن دوستان صمیمی باید اول خودت یک دوست واقعی باشی.





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مركز نشریات كتاب آموزش

سازمانده آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی

www.roshdmag.ir

برای دانستن دوره‌های آموزشی تحصیلی
دوره بیست و نهم، اسفند ۱۳۸۹
شماره پی‌درپی: ۲۳۱، ۴۰ صفحه
۳۲۰۰ ریال

نوجوان

۶

رشد



• مبارک باد
• میلاد پیامبر اکرم
• و امام جعفر صادق علیه السلام

ISSN: 1606-9072



جلوه‌های شکران به باغ چمن گلزاران رسید

دی شد و همسنگ گذشت فصل گلزاران رسید



کفش چموش از همان نوعی است که میرزا کوچک خان جنگلی و یاران اش می پوشیدند.



دختران فومنی با لباس محلی و عروسک های دست سازشان



در کوچه پس کوچه های این شهر، هنوز عطر کلوچه های مشهور فومنی می پیچد.



قلعه رودخان